

موضوع ۱۰:

دشمنان فیض: ابلیس

مرور کلی موضوع

گرچه دنیایی که می‌بینیم، ممکن است به نظر به مراتب واقعی‌تر از دنیایی که نمی‌بینیم، برسد، حقیقت این است که نیروهای نامرئی در زندگی ما دخالت فراوان دارند. گرچه دشمن بزرگ ما شیطان دشمنی شکست خورده است، ولی هنوز هم قدرت دارد. شیطان و تمامی ارواح پلید تحت قدرت حاکم خدا و به اجازه او به دنبال آن هستند که «بدزدند» و «بکشند» و «هلاک کنند». قدرت شیطان عظیم است و اغلب موفق می‌شود که رشد روحانی ما را متوقف سازد. با اینحال شیطان تنها به آن کارهایی می‌تواند دست یازد که خدا به او اجازه داده باشد. علاوه بر آن، از طریق قدرت مسیح، من و شما می‌توانیم در مقابل او مقاومت کنیم و جنگ را ببریم.

در این موضوع ما:

- شخصیت، نقشه‌ها و مکرهای شیطان را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.
- در رابطه با شیطان و ارواح پلید او دیدی مبتنی بر کتابمقدس خواهیم داشت.
- یاد خواهیم گرفت که این جنگ را چطور با موفقیت به پایان رسانیم.

هضم موضوع

«زیرا هرچند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیایی نمی‌جنگیم. چرا که اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» (۲قرن‌تیان ۱۰: ۳-۵)

چه نیروهای روحانی برعلیه ما می‌جنگند؟ شیطان کیست و با ما چکار دارد؟ چگونه باید با شیطان و ارواح پلید او برخورد کنیم؟ اگر در محاربه‌ای روحانی هستیم، چه سلاحی در دسترس ما قرار دارد؟ استراتژی دشمن و نقشه‌های او چیست و چگونه می‌توانیم به شکلی مؤثر با آنها مبارزه کنیم؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«ابلیس مرا وادار به انجام آن کرد.»

«شیطان زنده هست و روی همین کره زمین ما هم هست. او حاکم این دنیاست و هرچه که بخواهد، می‌کند.»

«هر فکر بدی که در ذهن شماست، توسط شیطان کاشته شده است. شما باید ارواح پلید را از خود برانید و به آن افکار بد امر کنید که دور شوند.»

«شیطان وجود خارجی ندارد، قصه مادر بزرگهاست، قصه‌هایی مثل جن و پری و از این جور چیزها. باید دست برداریم از اینکه بچه‌های کوچک را با این جور داستانها بترسانیم که انگار هیولایی با دو شاخ بر سر، قصد گرفتن و خوردن آنها را دارد.»

«در رابطه با ابلیس دو مساوی و مخالف با هم وجود دارند که نسل بشر فعلی می‌تواند به دام آنها گرفتار شود. یکی از این دو نظر بر عدم باور موجودیت ابلیس و ارواح پلید اشعار دارد، و دیگری باوری بیش از اندازه به موجودیت آنها و علاقه‌ای بسیار ناسالم به آنها.» (سی. اس. لوئیس)

نمونه به بهت مطالعه

شهلا

«آیا شده که حس کنی شیطان تو را هدف اصلی خود قرار داده؟ این دو ماه آخر که برای خانواده ما چنین بوده؛ از همان موقعی که همسر من شهلا به مرض بدی دچار شد. این مرض طوری است که بعضی از روزها حتی از رختخواب هم نمی‌تواند بیرون بیاید. و زمانی هم که سر پاست، دائم فکر می‌کند که نه همسر خوبی است و نه مادر خوبی. سعی می‌کنم تشویقش کنم، ولی این مریضی او

را بیشتر از پیش افسرده کرده. پیش هر دکتری که می‌شناختیم، رفتیم. ولی هیچکدام نتوانستند علت این بیماری را تشخیص دهند. ماهها هر روز دعا کردیم، لیکن هنوز هم بهبودی نمی‌بینیم. شهلا این روزها به این فکر افتاده که آیا خدا اصلاً به وضعیتی که او دارد، اهمیت می‌دهد. هفته گذشته یکی از دوستان مسیحی‌مان به ما پیشنهاد کرد که شهلا را به نزد واعظی ارواح پلید را بیرون می‌کند و آن هفته در کلیسای ما مهمان است، ببریم. دوست من واقعاً بر این باور است که مریضی شهلا توسط ارواح پلید به وجود آمده. من خودم در رابطه با همه این قضایا شک دارم، ولی باید قبول کنم که به بیچارگی رسیده‌ایم و هر پیشنهادی را به ناچار می‌پذیریم. چند روز پیش شهلا در وجود خود خدا هم شک کرده بود. در رابطه با شیطان چطور؟ آیا این امکان هست که مریضی و افسردگی شهلا را او سبب شده باشد؟ آیا به اخراج ارواح پلید از او تن در دهیم؟

سوال و یا مطلب اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

افسیان ۶: ۱۰ - ۲۰

«باری، در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او نیرومند باشید. اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیل‌های ابلیس بایستید. زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم. پس اسلحه کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شر شما را یارای ایستادگی باشد، و بتوانید پس از انجام همه چیز، بایستید. پس استوار ایستاده، کمربند حقیقت را به میان ببندید و زره پارسایی را بر تن کنید، و کفش آمادگی برای اعلام انجیل صلح را به پا نمایید. افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید، تا بتوانید با آن، همه تیرهای آتشین آن شرور را خاموش کنید. کلاه خود نجات را بر سر نهید و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست بگیرید. و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسان دعا کنید. برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم، کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم، که سفیر آنم، هرچند در زنجیر! دعا کنید که آن را با شهامت اعلام کنم، چنانکه شایسته است.»

پولس نامه به افسسیان را از زندانی در روم می‌نویسد. پولس در این زمان به علت اتهامی که مقامات یهودی در یهودیه به او زده بودند، در خانه خود زندانی بود و سربازی رومی تمام وقت با او به زنجیر بسته. این سرباز را برای او نگهبان قرار داده بودند و شاید هم وجود او بود که پولس در بیان اسلحه روحانی فرد مسیحی تا به این حد به جزئیات می‌پردازد و «از اسلحه تام و کامل خدا» حرف می‌زند. پولس می‌دانست که مسیحیان در نبردی روحانی درگیر هستند که این نبرد برعلیه قوآت و نیروهای مرئی انسانی نیست، بلکه برعلیه قدرتهای نامرئی روحانی. این قوآت نیروهای مجرد غیر شخصی نیستند، بلکه موجودات واقعی هستند، فرشتگانی که عصرها قبل در عیسانی که شیطان برعلیه خدا داشت، با او ایستادند. حال لوسیفر و فرشتگان او که ارواح پلید خوانده می‌شوند، بر علیه خدا و قوم او محاربه می‌کنند و برآنند که کار خدا را از اهمیت انداخته، و آن را نابود کنند. پولس می‌خواست خوانندگان خود را از این امر مطمئن سازد که می‌توانند در این جنگ هم دوام بیاورند و هم پیروز گردند. از این رو هم نباید به نقشه‌های مکارانه او تسلیم شوند. ولی این زمانی میسر می‌بود که در قدرت خدا و به توسط اسلحه‌ای که خدا مهیا کرده است، در مقابل او بایستند.

پولس زمانی که این نامه را می‌نوشت، احتمالاً یک چشمش به سرباز در کنارش بود، به جوشن (عدالت)، کمر بند (راستی و حقیقت)، کفش (انجیل سلامتی)، سپر (ایمان)، کلاهخود (نجات) و شمشیر (کلام خدا) او. تمامی اجزا این سلاح ما را از تیرهای آتشین شیطان محافظت می‌کنند، مگر شمشیر که اسلحه تهاجمی ماست؛ شمشیر کلام خدا. زمانی که عیسی در بیابان با شیطان روبرو شد، از کلام خدا جهت مبارزه با وسوسه‌های او استفاده کرد. به همان شیوه، ایمان‌داری هم که به قدرت خدا اتکا می‌کند و اسلحه کامل خدا را می‌پوشد، می‌تواند با یقین و اطمینان در مقابل شیطان بایستد. در انتها پولس از عنصر بسیار حیاتی در این جنگ روحانی سخن می‌راند؛ دعا جهت کسب قدرت مقاومت.

برخی از نقشه‌های پلید شیطان را که پولس در افسسیان ۶: ۱۰ - ۲۰ به آن اشاره دارد، توصیف کنید.

تمامی جملاتی را که در افسسیان ۶: ۱۰ - ۲۰ به شکل امری آمده‌اند، به ترتیب بنویسید. اینکار به ما کمک می‌کند تا آنچه را که جهت پیروزی در این جنگ ضروری است، درک کنیم.

متون زیر را بخوانید. نویسندگان این متون هر یک در جنگ روحانی روی کدام عنصر حیاتی تأکید دارند؟

۲قرنتیان ۱۰: ۳- ۵

یعقوب ۴: ۷

۱پطرس ۵: ۸- ۹

دیگر منابع

«عظمت جهنمی او» به قلم جان وایت

عظمت جهنمی او

از کتاب «نبرد» به قلم جان وایت

در فصل اول این کتاب به این اشاره کردم که رابطه شما با ابلیس تغییر یافته است. مگر با او رابطه‌ای هم داشتید؟ شاید هیچوقت متوجه نشده باشید که اصلاً با او رابطه‌ای دارید (مگر اینکه با برخی از کیش‌های شیطان پرستی و منحرف در تماس بوده باشید). چه متوجه بوده باشید و چه نه، قدرت او در بدنهای شما در فعالیت بوده است (افسیان ۲: ۲). فریب او بدون آنکه باخبر باشید، فکر شما را مختل کرد و نوای موسیقی دلنوازش مراکز حسی شما را باد کرد و بر اراده‌تان تأثیر گذاشت. او خود را آقای شما حساب می‌کرد. ولی اینکار را چنان با استادی انجام می‌داد که شما فکر کنید که خود آقای خویش هستید.

«سی.اس. لوئیس» بر این صحه می‌گذارد که بشریت در رابطه با ابلیس به دو اشتباه مفرط مساوی و مخالف هم افتاده است. بر اساس گفته لوئیس، بشر ابلیس را یا بیش اندازه جدی تلقی می‌کند و یا اینکه او را اصلاً چیزی به حساب نمی‌آورد. شیطان به یکسان هم به افرادی چون «فاوست» و هم افرادی چون «هیوم» آغوش باز می‌کند. برای او یک بی‌خدا، با یک مسیحی لیبرال و یا یک جادوگر فرقی نمی‌کند. و حتی آغوش او بیشتر از دیگران برای آن فرد مسیحی باز است که تمامی فکر و ذکرش در مورد شیطان و ارواح او دور می‌زند.

ولی شیطان وجود دارد و بسیار سمی هم می‌باشد. هدف اصلی او صدمه زدن به مسیح و نهضت او می‌باشد. شخص شما برای او ارزشی ندارید. شما زمانی در نظر او مهم جلوه می‌کنید که به نحوی به مسیح مربوط گردید. قبل از اینکه به مسیح ایمان آورید، ابلیس تنها به دنبال این بود که چشم شما را نسبت به حقیقت مسیح ببندد و یا شما را با فریب خود بیشتر در چنگ داشته باشد. ولی این از آن جهت نبود که گویی شما ارزشی دارید. او صرفاً از شما استفاده کرده که به خدا توهین کند. به همان شکل حالا هم که مسیحی هستید، علاقه او به شما ربطی به شخص شما ندارد، بلکه به دنبال آن قوه‌ای است که شما در این نهضت مسیح دارید. خودتان را گول زنید. شما برای خدا بسیار مهم هستید. ولی برای شیطان چیزی بیشتر از یک میکرب مفید نیستید.

ولی چه میکرب باشید و چه نباشید، او می‌تواند به شما صدمه زند. او و همدستانش می‌توانند شما را با طرق زیر آسیب رسانند: شما را **وسوسه** خواهند کرد، شما را **متهم** خواهند نمود، شما را **فریب** خواهند داد و شما را خواهند **باعید**.

وسوسه بدون دهشت

شما وسوسه خواهید شد. نوع وسوسه ممکن است فرق کند: آب نبات برای بچه‌ها، هوا و هوس برای جوانان، ثروت برای میانسالان، و قوت برای کهن سالان. ابلیس می‌تواند ماهرتر از هر کمپانی تبلیغاتی، محصولات خود را دلفریب گرداند. او از نقاط ضعف همه ما آگاه است. شما مداوم وسوسه خواهید شد. در مواقع بحران به شکلی بسیار شدید وسوسه خواهید شد. خود عیسی هم در همه موارد درست مثل ما وسوسه شد (یعنی اینکه زنا کند، بدزدد، دروغ بگوید، بکشد و غیره و غیره)، ولی به وسوسه تسلیم نشد و گناه نکرد.

از این لحاظ خود وسوسه لازم نیست شما را به دهشت اندازد. اگر منجی شما مورد وسوسه قرار گرفت، شما نیز مورد وسوسه قرار خواهید گرفت. تا زمانی که زنده هستید، وسوسه خواهید شد. ولی اگر وسوسه شما را به دهشت نمی‌اندازد، به همان شکل بهانه‌ای هم برای گناه نباید باشد. در هیچ جای کلام خدا نمی‌بینیم که با دعا‌های نظیر این، گناه خود را توجیه کنیم: «خداوندا، بلی، درست است، گناه کرده‌ام. ولی این ابلیس بود که مرا وسوسه کرد.» این اولین دعای اعتراف بود که در باغ عدن بیان شد (مار مرا فریب داد و من خوردم. پیدایش ۳: ۱۳). ولی این اعتراف در حضور خدا کاری از پیش نبرد. یعقوب راه هرگونه توجیه گناه را به روی فرد ایماندار می‌بندد. «هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که وی را می‌فریبد و به دام می‌افکند. هوای نفس که آستن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.» (یعقوب ۱: ۱۴ - ۱۵). بین این دو گفته که اگر کسی وسوسه می‌شود، توسط شهوات درونی خود وسوسه می‌شود و نیز اینکه وسوسه منشأ شیطانی دارد، مباحثی نیست.

آیا شده است با یک پیانو ور روید؟ در رویی آن را بردارید. پدال را فشار دهید. و سپس با صدای بلند نت‌ها را بخوانید. بعد بایستید و گوش دهید. حداقل یکی از سیمها در مقابل صدای شما ارتعاش خواهد داشت. شما می‌خوانید و یکی از سیمهای درون پیانو صدای شما را می‌گیرد و آن را برایتان می‌نوازد.

این تصویری است از وسوسه. شیطان ندا در می‌دهد و شما مرتعش می‌شوید. ارتعاش همان «هوای نفس» است که یعقوب از آن سخن گفت. میل درونی شما این است که کماکان به ندای شیطان پاسخ دهید. اگر پیانو احساسات می‌داشت، تصور می‌کنم در مقابل ارتعاش سیمها تحریک می‌شد. در رابطه با ارتعاش چیز بدی وجود ندارد. سیم برای آن در پیانو گذاشته شده که مرتعش شود و به قدرت هم مرتعش شود. ولی به این قصد در پیانو گذاشته شده که در مقابل ضربات کلیدهای پیانو از خود صدا در دهد.

بنابراین پاسخ و عکس‌العمل صحیح این نیست که در مقابل صدای ابلیس از خود بیخود شد و به ارتعاش درآمد. عکس‌العمل صحیح این است که پا را از روی پدال برداشت و در روئین پیانو را بست. چنانکه «لوتر» هم این مطلب را به شیوایی بیان می‌دارد، زمانی که می‌گوید: «نمی‌توانید پرندگان را از پرواز بر بالای سر خود مانع شوید، ولی می‌توانید آنها را از لانه نهادن بر سر خود مانع گردید.

به زبانی واضحتر، این ارتعاش چه بخاطر تحریک جنسی باشد، چه حس خشم، چه تمایل به جهت مالک شدن چیزی زیبا، و چه هر چیز دیگر، در ذات خود بد نیست. تحریک جنسی جای خود را دارد. سؤال این است که تحت چه شرایطی؟ و یا اینکه آیا این مورد و یا موقعیت، مورد و موقعیت صحیحی هست؟ اگر نیست، در بزرگ پیانو را ببندید و پای بزرگتان را از روی پدال آن بردارید!

شیطان با اینکه در این مقوله نتهای مختلف زیادی را می‌تواند بنوازد، ولی همه آنها را می‌توان تحت سه گروه، گروه‌بندی نمود: شهوت جسم، شهوت چشم، و غرور زندگانی.

این گروهها در زندگی مسیحی به یک مشکل بنیادین اشاره دارند. داشتن یک میل ممکن است مثل غلام شما را خدمت کند، لیکن شهوت آقای شما خواهد بود. شهوت جسم به این معنی است که امیال جسم بر شما مسلط شوند: گرسنگی، تشنگی، نیاز به خواب، نیاز به داشتن رابطه جنسی. البته که امیال جسمانی و فیزیکی خوش‌آیند هستند و آغوش ما برایشان باز است و معمولاً برای این هستند که ارضا گردند. لیکن ما در عصری زندگی می‌کنیم که خوردن، نوشیدن، و داشتن تجربه بزرگ از ارضای شهوت جنسی خود را به عنوان هدف برای ما می‌نمایاند. مردم در مقابل اینها سر تعظیم فرود آورده و آنها را می‌پرستند. به جای آنکه غذا و رابطه جنسی با قدردانی و در مکان و موقعیت صحیح خود پذیرفته شود، خود آنها تبدیل به هدف زندگی می‌شوند.

شهوت جسم به این معنی است که زندگی شما توسط عشق به چیزهای قشنگ اداره شود. خواه این چیز قشنگ در قالب ماشین رولزرویس باشد، خواه لاله سیاه و خواه تابلوی نقاشی اصیل پیکاسو. چیز غلطی در دوست داشتن و یا خواستن چیزهای قشنگ نیست. خدا، خدای زیبایی و قشنگی است. ولی لهه زدن برای تصاحب زیبایی، شهوت است و می‌تواند زندگی فرد مسیحی را از بین ببرد.

روزی جهت شام، مهمان تاجری چینی بودم. حدود شصت سال داشت. زیبایی خانه‌اش نفس را در سینه حبس می‌کرد. درخت بزرگی که از برگهای آن سنگهای قیمتی آویزان بود، در وسط هال بزرگ قرار داشت. در اتاق غذاخوری شام را در بشقابهایی طلایی با کارد و چنگال‌هایی زرین خوردیم. میزبان من از تئولوژی کتابمقدس به خوبی آگاه بود و می‌گفت که مسیحی است. تمامی

میل و آرزوی او این بود که به اندازه‌ای پول داشته باشد که «بدون بار شدن بر دیگران، انجیل را به مردم موعظه کند.» زمانی که این صحبت را می‌کردیم، در هیچ فعالیت روحانی نبود و قلبش مثل خاکی تفتیده از آتش خشک می‌نمود.

غرور زندگانی اساساً به جاه‌طلبی مربوط می‌شود. باز، جاه‌طلبی بد نیست. میل به رشد و بالا کشیدن خود چیزی است که خدا در ما قرار داده است. ولی اعلا طلبی می‌تواند اربابی باشد که تمامی دید ما را نسبت به زندگی تحت سلطه خود درآورد. ممکن است من جاه‌طلبی بیش از حد را بهانه قرار دهم که می‌خواهم «برای مسیح» خود را بالا کشم. حال آنکه نیاز درونی واقعی من این باشد که خود را نشان دهم و چیزی را ثابت کنم. در رابطه با جاه‌طلبی‌های خود لازم است به شکلی جدی فکر کنید و از خود سوال نمایید: آیا جاه‌طلبی غلام من است یا اینکه آقایم؟

سه شهوت مذکور، شهوت جسم، شهوت چشم و غرور زندگانی چیزهایی است که هر سه آنها در آن وسوسه اولین که بر حوا اتفاق افتاد، خود را نشان می‌دهند. «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.» (پیدایش ۳: ۶).

این سه شهوت به یاد آورنده آن سه حمله‌ای هستند که از جانب شیطان بر خداوند ما انجام گرفت: «به این سنگ بگو نان شود. (شهوت جسم) ... خود را از اینجا به زیر افکن. (غرور زندگانی) ... سپس ابلیس او را به مکانی بلند برد و در دمی همه حکومت‌های جهان را به او نشان داد و گفت: «من این همه قدرت و شوکت را به تو خواهم بخشید، زیرا که به من سپرده شده است و مختارم آن را به هر کس که بخواهم بدهم. کافی است پرستم کنی تا این همه، از آن تو گردد.» (شهوت چشم و غرور زندگانی) (لوقا ۴: ۱-۱۵).

با اینحال نباید حواس خود را به فرم و شکل وسوسه معطوف کنیم. تمامی حواس ما باید به این باشد که چگونه در مقابل آن مقاومت کنیم. بگذارید قدری ساده‌تر بگویم. شیطان از پشت سر وسوسه کرده و در گوشتان زمزمه می‌کند: «اینو نگاه کن، زیبا نیست؟ فقط به این فکر کن که باهاش چه می‌توانی بکنی ... مردم چه‌ها خواهند گفت ... چقدر تو را تحسین خواهند کرد ... چقدر قدرت به دست خواهی آورد .. نگاه کن، نگاه کن، نگاه کن!» کتابمقدس در رابطه با وسوسه دو نصیحت به ما ارزانی می‌دارد که یکی از آنها در رابطه با خود وسوسه است و دیگری در رابطه با وسوسه کننده. در رابطه با وسوسه، به ما گفته می‌شود: از وسوسه بگریز. و در رابطه با وسوسه کننده، کلام خدا می‌فرماید: در مقابل ابلیس مقاومت کن، / او از شما می‌گریزد.

ببینید این دو نصیحت چطور با هم کار می‌کنند. آیا شده است که در مقابل چیزی همانطور که از آن می‌گریزد، مقاومت کنید؟

هرگز در مقابل وسوسه نایستید. از آن بگریزید. و در این گریز به وسوسه پشت کنید. و زمانی که پشت می‌کنید، می‌دانید با چه کسی روبرو خواهید شد؟ می‌دانید چه کسی پشت سر شما ایستاده بود و کلمات اغوا کننده در گوشتان می‌خواند؟ برگردید و با او روبرو شوید. در مقابل او مقاومت کنید. و این شوکت و عظمت شیطانی فرو خواهد ریخت.

ولی چطور مقاومت کنید؟

در امر مقاومت، پشت کردن به وسوسه، سه چهارم آن است. بعدها آنچه را که پولس آن را «اسلحه کامل خدا» می‌خواند، بررسی خواهیم کرد. بگذارید فعلاً به یکی از آن اسلحه‌ها اشاره کنم که «شمشیر روح ... یعنی کلام خدا» است.

بسیاری از مفسرین روی این مطلب صحّه گذاشته‌اند که عیسی زمانی که در بیابان وسوسه می‌شد، در مقابل هر کدام از آن حملات شیطان، با این سخن مبارزه کرد: «نوشته شده است ... نوشته شده است ... نوشته شده است ...» هر بار که عیسی شمشیر روح را کشید، وسوسه کننده را به دو نیم کرد.

بسیاری از مسیحیان در امر مقاومت در برابر وسوسه کننده، بر قدرتی که کلام خدا در این زمینه دارد، تأکید دارند و شهادت می‌دهند. کتابمقدس به سه دلیل شمشیر روح خوانده شده است: روح‌القدس بود که آن را الهام بخشید. روح‌القدس بود که آن را در دستهای شما قرار خواهد داد و شما را در استفاده از آن مهارت خواهد بخشید. و روح‌القدس است که این شمشیر عمیقاً فرو می‌کند و عمیقاً می‌برد. پس با کتابمقدس آشنا باش. و همانطور که به وسوسه پشت می‌کنی، و با وسوسه کننده روبرو می‌شوی، دست خود را به جانب شمشیری که روح‌القدس در چنگ تو می‌گذارد، دراز کن. سپس آن را عمیقاً در قلب وسوسه کننده فرو کن و ببین که چطور در حالیکه از درد فغان می‌کند، به جهنمی که در آن بوده است، فرار می‌نماید.

مدّعی برادران

وه که نمی‌دانید ابلیس چقدر خواهان متهم کردن شماست! «اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما، و اقتدار مسیح او فرارسیده است. زیرا که آن مدّعی برادران ما که شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند، به زیر افکنده شده است.» (مکاشفه ۱۲: ۱۰)

او اتهام می‌زند. بر چه کسی اتهام می‌زند؟ برادران را متهم می‌کند: یعنی همه مسیحیان را. او بر شما اتهام می‌زند.

این اتهام را کجا می‌زند؟ او شما را در «پیشگاه خدا» متهم می‌کند. زمانی که جهت دعا به زانو می‌افتید، صدای اتهامات او هم در سرسرای مجسمه شما شروع به انعکاس می‌کند. زمانی که به دنبال شهادت دادن به کسی هستید، از عدم قابلیت و صلاحیت و ارزش شما در حضور خدا فریاد برخواهد آورد. و اگر زمانی بر آن هستید که در حضور جمع صحبت کنید، مواظب باشید. او در حضور خدا داد و فغان به راه خواهد انداخت که به نحوی مانع بیان و اعلان کلام خدا گردد.

چه وقت به این اتهام دست می‌زند؟ شب و روز به این کار مبادرت می‌ورزد. حتی اگر نیمه شب برای یک لحظه چشم باز کنید، کماکان بر شما اتهام خواهد زد. در خوابتان شما را متهم خواهد ساخت. چای صبح خود را با انکار اتهامات شیطان خواهید نوشید و در حین روز در حالی کار خواهید کرد که اتهامات شیطان دائم در زمینه خواهد بود.

و بدین ترتیب طبیعی است که احساس خطا و تقصیر کنید. احساس خطا، برق را از چشمان شما خواهد زدود و قوت را از گامهای شما خواهد گرفت. بشارت شما را بی‌معنی خواهند نمود، قلبتان را نسبت به خدمت مسیحی سست خواهند کرد و هرگونه قوت را از شهادت شخصی‌تان خواهد گرفت. و این دقیقاً همان چیزی است که شیطان در نظر دارد. اتهام زدن اسلحه سری اوست و در زدودن قدرت حمله از لشکر مسیحی بسیار مؤثر. سربازانی که دائم در خود احساس خطا و تقصیر دارند، چگونه می‌توانند بر دروازه‌های جهنم پیروز گردند؟!

می‌گویید: «ولی مگر خطا از گناه بر نمی‌خیزد و گناه مگر نباید همیشه اعتراف گردد؟!» در جواب به قسمت دوم سؤال شما: بلی. گناه همیشه باید اعتراف گردد و اگر جای دارد، جبران نیز باید شود. همیشه گناه خواهد بود که احتیاج به اعتراف دارد (یوحنا ۱: ۸-۹). ولی در جواب به قسمت اول سؤال شما: نه. خطا همیشه حاکی از وجود گناه نیست.

روانکاوان صحبت از خطای عصبی می‌کنند، حسّ خطایی که از تجربیات پیشین ناشی می‌شود. روانکاوان در این تلاش، سعی بر آن دارند که حسّ خطایی را که احساس می‌کنیم، تشریح کنند. لیکن تئوری‌های آنها سوالاتی جدی برمی‌انگیزانند: آیا اینکه احساس خطا می‌کنم، دلیل بر آنست که گناه کرده‌ام؟ آیا داشتن حس خطا، حاکی از خطایی حقیقی و مرتکب شده است؟ آیا می‌توان در این رابطه همیشه بر وجدان اعتماد کرد؟ این مطالب بسیار مهم هستند. شیطان از این قدرت برخوردار نیست که لشکر آسمانی را با خطای حقیقی فلج کند (مرگ مسیح برای از بین بردن آن کفایت دارد). خطای کاذب اسلحه‌ای است که او اغلب از آن استفاده می‌کند. و خطای کاذب به این معنی است که من بی هیچ دلیلی حس خطا و تقصیر نمایم. این خطایی است ساخته و پرداخته آن اتهام زننده! جناب دکتر «دونالد گری بارنهایس» فقید در رابطه با محدودیت‌های وجدان، تمثیلی بسیار گویا بیان می‌کند. او اغلب طبق عادت می‌گفت: «وجدان همانند ساعت آفتابی است

(یکی از آن ساعت‌هایی که در زمان قدیم روی زمین تعبیه می‌گردید و زمان از طریق حرکت سایه سنجیده می‌شد.)

ساعت آفتابی زمانی کار می‌کند که نور باشد. این ساعت در نصف شب مه‌آلود کار نمی‌کند. علاوه بر آن، احتیاج به نوری دارد که از منبع صحیح بتابد. نور ماه باعث اشاره به وقت و زمان غلطی خواهد بود. با خود چراغ قوه بردارید و در ساعت سه صبح، دور این ساعت آفتابی بچرخید. هر وقت و ساعتی را که شما طالب باشید، به شما خواهد گفت. وجدان هم به همان شیوه زمانی به درستی عمل خواهد کرد که نور کلام خدا توسط روح خدا بر آن بتابد.

بنابراین زمانی که روانکاوان صحبت از خطای کاذب (مربوط به اعصاب) می‌کنند، بر نکته‌ای انگشت می‌گذارند که کتابمقدس هم آن را تأیید می‌کند. ممکن است که ما با این روانکاوان در رابطه با محتوای خطای کاذب مخالف باشیم (در اینکه در رابطه با چه چیزی شما باید در خود خطا حس کنید و نکنید)، ولی در رابطه با اینکه چنین خطایی وجود دارد، حق کاملاً با آنهاست.

«جان بنیان» در کتاب هیجان‌انگیز خود «جنگ مقدس» از تسخیر شهر «مانسول» به دست نیروهای «آپولیون» سخن می‌راند. یکی از مسئولین این شهر، جارچی شهر جناب وجدان بود. وظیفه جناب وجدان این بود که شهر مانسول را از خطر اخطار دهد و روز جشنها و تمیزکاری‌ها را جار زند. به دنبال تسخیر شهر به دست پرنس آپولیون، جارچی شهر دیوانه شد. زمانهایی بود که خطری دهشتبار بر شهر حادث می‌شد، ولی جناب وجدان در برج دیده‌بانی خود ساکت نشسته بود. و زمانهایی هم که همه در خواب بودند، به ناگاه جار از مریضی‌هایی می‌زد که وجود نداشت و یا بی‌هیچ علتی به شادی و پایکوبی برمی‌خواست.

جان بنیان با این تمثیل سعی بر آن دارد که به ما از دیوانه شدن وجدان انسان سقوط کرده بگوید. چنین وجدانی می‌تواند با برخی از گناهان براحتی کنار بیاید و در عین حال به شکلی باور نکردنی در رابطه با چیزهایی که ابداً گناه نیستند، از خود حساسیت نشان دهد. زمانی که شخص، مسیحی می‌شود، هیچ مطلبی به شکل اتوماتیک اصلاح نمی‌گردد. البته که وجدان شخص تیزتر و حساستر می‌شود، ولی تربیت غلطی که در طول سالیان گذشته یافته است، هنوز هم می‌تواند کارکرد صحیح آن را برهم زند.

اگر چنین است، پس چگونه می‌توانم صحیح را از غلط تشخیص دهم؟ چگونه می‌توانم خود را از زیر بار خطای کاذب نجات بخشم؟ چگونه می‌توانم فرق بین اتهام شیطان و الزام روح‌القدس را بدانم؟

تصور می‌کنم که در رابطه با وجدان و عملکرد درست آن هم جواب به جهت دراز مدت و هم جواب به جهت کوتاه مدت وجود دارد. جواب به تفصیل با کتابمقدس سروکار دارد. روزبه روز،

هفته به هفته، سال به سال وجدان من باید از طریق شناخت افزایش یافته من نسبت به کلام خدا از سر نو پایه‌ریزی و بنیاد شود. درست همانطور که قطب‌نمای قایقی که در حال حرکت به سمتهای مختلف است، بر اساس مسیرهای مختلف باید از سر نو تنظیم شود، به همان شکل فرد مسیحی هم در عبور از تجربیاتی که در کلام خدا کسب می‌کند، وجدان خود را دقیقتر و واضحتر تنظیم می‌نماید. در تمامی این مدت رفتار فرد مسیحی باید بر اساس آنچه که از کلام خدا یاد می‌گیرد، تنظیم گردد. او باید در جهت قطب‌نمایی که به درستی تنظیم شده است، قایق زندگی خود را به پیش برد.

با اینحال جواب به جهت کوتاه مدت هم به همان اندازه مهم است و تا پایان عمر با شما خواهد بود. روح‌القدس ملزم می‌کند؛ دشمن متهم می‌نماید. چگونه می‌توانم این دو صدا را از هم تشخیص دهم؟ برای لحظه‌ای در این مورد منطقی فکر کنید.

دشمن زمانی که متهم می‌کند، تلاش برای انجام چه کاری دارد؟ و روح‌القدس هم زمانی که ملزم می‌کند؟ واضح است که دشمن تلاش دارد رابطه و مشارکت شما را با خدا از بین ببرد. از سوی دیگر، روح‌القدس سعی دارد که رابطه شما را با خدا احیا و تجدید نماید. (اینجا لازم است به این هم توجه کنید که متهم کننده اغلب حقیقت را می‌گوید. گناهان و خطایایی که او بر ما اتهام می‌زند، همیشه کاذب نیستند. بعضی اوقات با واقعیت مطابقت دارند.)

حال اگر روح‌القدس سعی بر این دارد که رابطه شما را با خدا تجدید نماید، زمانی که گناه اعتراف گردید، الزام از بین می‌رود و غنچه‌های مشارکت با رایحه‌ای جدید شکوفا می‌شود. و اگر شیطان بر آن است که مشارکت شما را با خدا نابود کند، و اگر احساس گناهی که دارید از اتهامات شیطانی ناشی می‌شود، در اینصورت چنین رایحه‌ای را تجربه نخواهید کرد. به نظر شما چنین خواهد رسید که انگار اعتراف شما کافی نبوده و لازم دارید که گناه خود را به شکل کاملتر و دقیقتر تجزیه و تحلیل کنید. و با اینحال اعتراف هیچوقت به نظرتان کافی نمی‌رسد. صدایی خواهد پرسید: «انگیزه واقعی شما در انجام آن کار خیر چه بود؟ آیا مطمئن هستید که قصور نورزیده‌اید؟ مگر نمی‌بینید که این کارتان سطحی است؟ مگر نمی‌بینید که فریب چطور همانند سم، قلب شما را زهرآلود می‌کند؟ و در وحشت خواهید دید که شرارت خود شما چطور در مقابلتان بزرگتر و بزرگتر می‌شود. اول سایه فرا می‌رسد و سپس تاریکی بعد از آن شما را همانند ابر در خود می‌گیرد و شما لزان و ترسان در فلاکت و بیچارگی در مرکز سایه سرد خود خواهید نشست. و اینجاست که اتهام زننده به هدف خود رسیده است.

تنها جایی که ابلیس در کلام خدا به عنوان اتهام زننده خوانده شده است، فصل دوازدهم کتاب مکاشفه می‌باشد. در همان فصل و در جمله بعد از آن می‌خوانیم که برادران «با خون بره بر او پیروز شده‌اند.»

در رابطه با واژه مقدس «خون مسیح» حرفهای بی‌معنی و احمقانه زیادی زده شده‌اند. بیایید این مطلب را همین ابتدا در ذهن خود جای دهیم که در واژه «خون مسیح» هیچ سحر و جادویی وجود ندارد. در خود وردی هم ندارند. هرگز نباید از آن همانند سحر و جادو استفاده کرد.

ولی در ارتباط با اتهام زننده، معنی آن دقیق است. خون در کلام خدا سمبلی از مرگ است؛ همیشه سمبل مرگ و آنهم قربانی و یا مرگی وحشیانه. («خون او بر ما و بر فرزندان ما.») «انتقام گیرنده خون» و غیره و غیره. و حتی جایی هم که به نظر از زندگی سخن می‌راند، تنها به عنوان حیاتی که از مرگ به بیرون جاری شده است، سخن می‌راند. بنابراین زمانی که یوحنا اشعار می‌دارد که برادران به خون بره بر اتهام زننده پیروز شده‌اند، در واقع این را به ما می‌گوید که آنها بر اتهامات ابلیس به توسط مرگ مسیح غالب آمده‌اند.

دومین نکته‌ای که باید در مورد خون به خاطر بسپارید، این است که خون به جهت پاک نمودن و شستن وجدانهای ما داده شده است. در سرودهای کلیسایی می‌خوانیم که دل‌های ما با خون بره شسته شده است. ببینید نویسنده عبرانیان چه می‌گوید: «چقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطه آن روح جاودانی، خویشان را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال منتهی به مرگ پاک خواهد ساخت تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم!» (عبرانیان ۹: ۱۳ - ۱۴).

سعی کنید این آیه را بفهمید. در تمامی این مدّت صحبت ما این بود که شگرد و نقشه شیطان جهت از بین بردن رابطه شما با خدا، از طریق خلق وجدان خطاکار در شماست. جواب خدا برای وجدان خطاکار شما مرگ فرزند اوست. جواب شما در مقابل وجدان خطاکار معمولاً چیزی است که شما انجام می‌دهید؛ مثل بیشتر اعتراف کردن، بیشتر دعا نمودن، خواندن کتابمقدس، بیشتر از معمول هدیه و ده یک دادن و غیره. این عملها چیزهایی هستند که نویسنده رساله به عبرانیان آنها را «اعمال مرده» خطاب می‌کند؛ همان چیزهایی که وجدان شما نیاز به پاک شدن از آنها را دارد، همان چیزهایی که شما را بلاخره در سایه تاریک خطای خودتان غرق می‌کند.

آیه دیگری را در رساله به عبرانیان در نظر بگیریم: «بیایید در حالی که دل‌هایمان از هر احساس تقصیر زدوده، و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است، با اخلاص قلبی و اطمینان کامل ایمان، به حضور خدا نزدیک شویم.» (عبرانیان ۱۰: ۲۲). می‌بینید چقدر گویاست! آب به جهت بدن ولی خون به جهت وجدان. به زمینه این آیه هم دقت کنید.

آیا می‌دانید چگونه با دلیری به حضور خدای قدوس شرفیاب شوید؟ یا اینکه سعی می‌کنید به حضور او یواشکی با سری به پایین افتاده و شانه‌هایی آویزان وارد شوید؟ فرق بین این دو شرفیابی، در وجدان شماست. فردی که وجدانی پاک دارد با دستهای باز به حضور خدا چنان می‌دود که گویی می‌خواهد خود را به آغوش پدر خود بیندازد. آیا شما هم بدین‌طریق می‌آید؟ مگر نمی‌فهمید؟ آغوش پدر برای شما از این جهت باز نیست که سخت تلاش می‌کنید، و یا به شکلی کامل و مؤثر اعتراف کرده‌اید و یا از نظر روحانی اخیراً پیروزی‌هایی داشته‌اید. آغوش پدر برای شما از آن جهت باز نیست که چیزی برای بالیدن به آن دارید. آغوش او برای شما از آن جهت باز است چرا که *فرزند او بخاطر شما مرد*. آغوش او همیشه برای گرفتن شما و بازوان او همیشه برای حلقه زدن به دور شما حسرت می‌کشیده است. مرگ مسیح اکنون این امکان را برای پدر فراهم کرده است که آنچه را که در تمامی این مدت به انجام آن حسرت می‌کشید، اکنون انجام دهد. پس با شجاعت بیایید، زیر خون پاشیده شده بر شما! بگذارید شما را در آغوش گرم خود بگیرد و اشکهای گرم او بدنهای شما را بشوید.

اشکهای گرم؟ این بیان بیشتر سانتیمان‌تال به نظر می‌رسد؟ به غیر از این هیچ کلمه دیگری ندارم که در مورد محبتی که منجر به مرگ فرزند خدا شد، عدالت را به درستی به جا آورد. کائنات می‌بایست در محور خود متوقف می‌شده و من به شخصه متأسفم که چنین نگردید. هیچ جنایتی این چنین بر علیه خدا صورت نگرفته است و هیچ محبتی این چنین بر جنایتکار فرو نریخته است. آیا اینقدر جرعت به کفر دارید که فکر کنید اعمال مرده و تلاشهای بی‌اساس شما می‌تواند چیزی بر کار به انجام رسیده منجی فداشونده بیافزاید؟! او در بالای صلیب فریاد زد: «تمام شد!» کامل شد، به انجام رسید، برای همیشه این مقوله به پایان رسید. دروازه‌های جهنم را فرو ریخت، اسیران را آزاد ساخت، مرگ را نابود کرد، و از همان قبر حیاتی تازه را به دنیا فرو ریخت. همه اینها صرفاً برای این انجام شد که تا شما از گناه آزاد شوید و راه برایتان باز باشد که به آغوش پدر مهربان و دوست داشتنی خود بدوید.

آیا اکنون می‌فهمید که «برادران» چگونه به خون برّه بر اتهام زنده پیروز شدند؟ *امتناع کردند از اینکه بگذارند اتهام زنده راه آنها را به طرف خدا ببندد*. اعترافی ساده برای اینکار کافی بود. با اتهام زنده به جرعت روبرو شده و گفتند: «ما همین الانش هم می‌دانیم که بدترین چیزی که می‌توانی به ما بگویی چیست. خدا هم می‌داند. هر چقدر هم که بگویی، خون عیسی برای همه آنها کافی است.»

اتهام زنده شاید هم که بگرد،

جار زند از آن قصوراتی که داشته‌ام.
 من خود همه را می‌دانم، و هزاران هزار بیشتر از آنها را.
 لیکن یهوه چیزی از آن نمی‌داند!

(از سموئیل گاندی «اتهام زننده بغرد!»)

پس زمانی که ابرهای خاکستری آسمان زندگی شما را فرو می‌گیرند، چه در زمان دعا باشد، چه در زمان کار، چه در زمان شهادت، و چه در هر چیز، زمانی که می‌بینید بخاطر حسّ خطا، یقین و اطمینان از سخنان شما رخت بر بسته است، به جانب خدا نگاه کنید و بگویید: «پدر عزیزم، از تو بخاطر خون فرزندت سپاسگذارم. سپاسگذارم از اینکه بخاطر مرگ او، مرا با محبت و شادی به هر شکل که هستم و عمل کرده‌ام، می‌پذیری. ای پدر و ای خداوندم، به حضور تو می‌آیم.» اینک کلام را همین الآن به او بگویید. چه نشسته، چه ایستاده، چه زانو زده این کلام را حتماً به او بگویید. حتی یک لحظه هم صبر نکنید. پدر آسمانی شما منتظر شماست. دل او برای شما تنگ شده است. منتظر آمدن شماست. همین اکنون.

پیروزی بر فریب

ولی برادران توسط کلام شهادت خود نیز بر شیطان غلبه کردند. اگر به مکاشفه ۱۲ نگاه کنید، دلیل این امر را خواهید دید. شیطان در اینجا در سه نقش معرفی شده است. شیطان همانطور که قبلاً هم دیدیم، اتهام زننده است، و نیز «آن مار قدیمی ... فریبنده کل دنیا». نقش سوم او به عنوان اژدها توصیف شده است که می‌بلعد و جنگ برپا می‌کند. (در جایی دیگر هم به عنوان شیری غرآن توصیف گشته است).

مسیحیان بر شیطان این مار فریبنده به توسط «شهادت کلام خود» غلبه می‌کنند. و با انجام اینکار جنگ را به منطقه اشغالی دشمن می‌کشاند. مسیحیان آزاد از حسّ خطا و از این رو با فکری واحد، آماده برای نبرد با اشعه‌های نور، به ظلمت شیطانی حمله‌ور می‌گردند.

«فریب دهنده کل جهان». او کار خود را با فریب حوا شروع کرد: «آیا خدا واقعاً چنین گفت؟ خوب، متأسفانه حقیقت را به تو نگفتم. حقیقت مطلب این است که ...» و درست همانطور که حوا به این تله افتاد، از آن به بعد نسل او هم به این تله شیطان سقوط می‌کنند. پولس شیطان را به عنوان «خدای این جهان» معرفی می‌کند که «ذهن آنهایی را که ایمان ندارند، کور کرده است تا مبادا نور معرفت ...» اذهان کور. قلوب فریب خورده.

فریب خورده از طریق تبلیغات تلویزیونی و تحصیلات دانشگاهی. «دستمال توالی صورتی استفاده کنید، خوشبخت خواهید شد... اتومبیلی چشم‌گیر بخر، هر خوشگل تودل برویی سوارش می‌شود...»

روی املاک و بیمه سرمایه‌گذاری کن و آسوده خاطر باش... بوی خوش شخصیت می‌آفریند... رابطه جنسی تو را از نظر روحی ارضا می‌کند... نمرات خوب بیاور، سازمانهاست که دنبال بدوند... پول همه چیز نیست، ولی...» چرند و پرندهای جامعه شناختی بگو و مردم در مقابل حکمت تو سر تعظیم فرود می‌آورند. بیایید همه ما حقیقت مرگ را بی‌آنکه احتیاجی به فانتزیهای خرافاتی بعد از مرگ باشد، بپذیریم. علم می‌گوید که خدایی نیست. علم می‌گوید که خدایی هست. علم می‌گوید که کتاب پیدایش حقیقت دارد، پس باید هم باشد. چقدر حیرت آور است که علم چه چیزهایی را می‌تواند ثابت کند. پس بیایید در مقابل جدیدترین تز زانو زنیم.

آیا این جملات بیش از اندازه مسخره به نظر می‌رسند؟ پس بدانید که شیطان، آن فریب دهنده بزرگ کار خود را به خوبی بلد است. کسی که بتواند شما را وادار کند که کلی وقت صرف کرده و بی‌آنکه متوجه باشید، ساعتها به دنبال بهترین خوشبو کننده زیر بغل بگردید، مطمئناً در کار خود قابلیت دارد. و اگر فکر می‌کنید که حرف بنده و یا چند نفر دیگر می‌تواند اذهان کور را از دست فریب رهایی بخشد، در اشتباه هستید. من می‌توانم مردم را با سخنوری خود برای مدتی کوتاه متوجه کار احمقانه‌شان بکنم، ولی پس از آن مستقیماً به دنبال پیدا کردن بهترین خوشبو کننده خواهند بود.

نه، با «شهادت کلام» خودتان است که بر آن مکار غلبه می‌کنید. و این سخن به این معنی است که کلام خدا در تجربیاتتان، حقیقت بودن خود را ثابت کرده است و شما به حق بر درستی آن شهادت می‌دهید. زمانی که قادر به گفتن «کتابمقدس می‌گوید...» و برای من کمک بزرگی بود و مشکل بزرگم را حل کرد» هستید، دروازه‌های جهنم در مقابل شما طاق استاده نخواهند داشت. نور کلام شما، کوری شیطانی مردم اطراف شما را از هم خواهد درید و آنها قادر به دیدن خواهند شد. و زمانی که چنین شود، ازدها دم قدرتمند خود را لای دو پا گذاشته و با یک سوم از فوج نیروهای آسمانی به تیرگی پناه خواهد برد. دندانهای خود را از به هم خواهد سایید و غرغر خواهد کرد، چرا که می‌داند پایان کار او نزدیک است.

جنگ با بلعنده

«در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او نیرومند باشید.» (افسیان ۶: ۱۰).

یک میکرب در مقابل شیطان چه توانی دارد؟ فرد مسیحی کتاب «جان بنیان» در مقابل «آپولئون» چه قدرتی دارد؟ و یا در جنگ با قشون جهنم، از دست شما چه کاری برمی‌آید؟

لطفاً توجه کنید: شما عضوی از نیروی تهاجمی خواهید بود. اگر نصیحت مذکور در افسسیان به نظر نصیحت به جهت دفاع می‌آید، دفاع در برابر ضد حمله است. به محض اینکه خود را به بیان

شهادت کلام خود متعهد کردید، بخشی از نیروی تهاجمی مسیح شدید. شما به منطقه اشغالی دشمن حمله می‌کنید.

ولی عضوی از لشکر مسیح بودن، تمامی منابع آسمانی را در دسترس شما می‌گذارد. قوت یهوه در اختیار شماست. پس در خداوند قوی باشید.

ممکن است بگویید: «نصیحت خوبی است. ولی آخر چگونه می‌توانم در خداوند قوی باشم؟» اینکار زمانی صورت می‌پذیرد که دیگر به قدرت شخص خود پشت نبندید و آنچه را که خداوند می‌گوید، انجام دهید و به او در اینکه شما را پشتیبانی کرد، اعتماد کنید. ایمان خود را به عمل کشید و قدم ایمان را با اتکا به خداوند بردارید و همانطور که به درهای شیشه‌ای بسته نزدیک می‌شوید، خواهید دید که چطور برایتان باز می‌شوند. قدرت شما در آنچه که او انجام می‌دهد، خوابیده است. و این زمانی صورت می‌گیرد که شما از او اطاعت می‌کنید.

ولی با اینحال با ضد حمله روبرو خواهید شد. از این رو هم احتیاج به سلاح دارید زیرا ریاستها و قدرتها، افواج خود را خواهند فرستاد تا شما را از میان بردارند. «اسلحه کامل خدا را بپوشید» و بدین ترتیب ضد حمله آنها شکست خواهد خورد. اسلحه بر علیه چه؟ بر علیه هیله‌ها و تله‌ها، بر علیه فریب‌ها و مکرها. بیایید افسسیان ۶: ۱۰ - ۱۸ را باز کنیم و این قسمت را بخوانیم. ببینیم کلام خدا در رابطه با هر یک از این اسلحه‌ها چه می‌گوید.

چه اسلحه‌ای در مقابل مکر خواهد ایستاد؟ خوب، با کمر بند حقیقت شروع می‌کنید (آیه ۱۴). در بنیاد تمامی نیروی دفاعی شما، این امر قرار دارد که هر چیزی در جای حقیقی خود باشد. «آیا خدا چنین گفت؟» «بلی، خدا چنین گفته و همین هم برای من کافی است!» واقعیت در راستای هدف ما می‌تواند اینطور تعریف شود: *طریقی که خدا بدان هر چیزی را می‌بیند و برای ما آشکار می‌کند.*

جوشن (سینه‌بند) عدالت به زبان استعاره می‌تواند جای همان وجدانی را بگیرد که به خون مسیح شسته شده است. دفاع شما بر علیه نیزه اتهام، اطمینان و یقین کامل از این مطلب است که پدر، شما را بخاطر مرگ پسر خود کاملاً پذیرفته است. پوشیدن جوشن عدالت طریق دیگری از غلبه به توسط خون بره است.

در رابطه با کفش و یا نعلین جنگی‌ای که پولس توصیه می‌کند، زیاد مطمئن نیستم (آیه ۱۵). تفاسیر در این رابطه متفاوتند. اینطور که معلوم است، پولس توصیه می‌کند که در امر پیام انجیل، کفشی مطمئن به پا کنیم و به عبارتی این پیام را تمام و کمال فهمیده باشیم. لیکن «سپر ایمان» خود به اندازه کافی گویاست. هر نوع تیر آتشین ترس، نبرد و یا درد بر شما آید، آنها را با اعلان شجاعانه یقین خود نسبت به مسیح رد کنید. مسیح زنده است. همه چیز را در کنترل دارد. به بالا، به جانب

او نگاه کنید و بگویید که هرچه که پیش آید، برای شما مهم نیست. شما کماکان به او اعتماد خواهید داشت. و بدین شکل خواهید دید که این تیرهای آتشین چطور فرو می‌ریزند و نابود می‌شوند.

کلاهخود نجات با امید مسیحی سروکار دارد (۱سالونیکیان ۵: ۸) این روزها در روانشناسی مد شده که دائم بر اهمیت «حالا و اینجا» تأکید کنند. چه اهمیتی دارد که در سه سالگی برای من چه اتفاق افتاده است؟ چه اهمیتی دارد که مثلاً ده سال بعد کجا باشم؟ آنچه که مهم است، همین حالاست.

همینطور هم هست. ولی نباید با شتاب گذشته و آینده را به سطل آشغال بریزیم. برای فرد مسیحی هم گذشته و هم آینده از اهمیت به سزایی برخوردارند. «حالا و اینجا» را تنها با نوری که گذشته می‌تاباند، می‌توان فهمید و با نوری که آینده می‌تاباند، می‌توان با آن مواجه شد. زندگی بدون امید باعث می‌شود که انسان در حالا و اینجا بمیرد. و مسیح به شما امید می‌دهد. بهم ریختگی فعلی دوام نخواهد داشت. امیدی به وسعت کائنات وجود دارد و همه چیز دوباره از سر نو تجدید خواهد شد. مسیح خود داوری خواهد کرد و مسیح خود همه چیز را احیا خواهد نمود. امیدی شخصی وجود دارد. شما هم در این تجدید شرکت خواهید داشت. در آینده زندگی نکنید، ولی برای آن کار کنید و مجموعه شما در این کلاهخود به خوبی محافظت خواهد شد.

از این جهت زمانی که ضد حمله حادث می‌شود، بایست و دفاع کن. با استحکامی و استواری کامل یک ایماندار حقیقی بایست. دائماً دعا کن، ولی روی پا، در حالی که ایستاده‌ای. و ضد حمله به هر نحو که شعله برکشد، فرو خواهد کشید. دشمن برای مدتی از تو دور شده، و تو را رها خواهد کرد. (لوقا ۴: ۱۳).

تقریباً چنین کاری خواهد کرد. نباید در شما این تفکر را بجا نهم که انگار در این نبرد، کشته‌ای نخواهد بود. بگذارید به چهار نقشی که شیطان در مخالفت با مسیح دارد، باز اشاره کنم. او وسوسه کننده، اتهام زننده، فریب دهنده و بلعنده است. زمانی که شما را نه وسوسه می‌کند و نه با فرود آوردن حس خطا، قدرت را از شهادت شما می‌گیرد، خواهید دید که اینبار با فریب دهنده کل جهان روبرو هستید. و زمانی که با شهادت کلام خود بر او غلبه می‌کنید، تنها نقشی که برای او باقی می‌ماند، این است که شیر غرآن و اژدهای بلعنده باشد.

بگذارید این سخن را بیشتر توضیح دهم. شیطان اکنون به دنبال آن است که روح شما را ببلعد، نه بدنتان را. خدا معمولاً اجازه این امر را به او نمی‌دهد. ولی باز باید بگوییم که جنگ ما واقعی است، بازی نیست. خود مسیح در نبرد به جهت غلبه بر مرگ و جهنم، مصلوب شد و دوباره زنده گردید.

چیز عجیب اینکه که ما شیطان را در خود نقش ازدهای بلعنده، بیچاره و ضعیف می‌بینیم. وقتی که او، دست به قتل کسی می‌زند، یعنی اینکه به منتهی استیصال و بیچارگی خود رسیده است. مسیح در مرگ خود، بزرگترین پیروزی را به دست آورد.

زمانی که می‌گوییم خون شهید تخم کلیساست، واقعیت را می‌گوییم. با حرفهای کلیشه‌ای سعی نداریم که تیرگی مصیبت را بشوئیم. زمانی که بومیان «آیور» در جنگلهای «بولیوی» پنج مبشر را در سالهای ۱۹۴۰ به قتل رسانیدند، با اینکه آمریکا خود درگیر جنگ بود ولی با اینحال موج اشتیاق جدیدی را نسبت به خدمات بشارتی موجب شد. جای آن پنج نفر را پنجاه نفر گرفتند. و اکنون در آیور کلیسای در حال رشدی وجود دارد.

زمانی که بیست سال بعد پنج مبشر دیگر توسط بومیان «اوکا» در «اکوادور» به قتل رسیدند، باز همان امر اتفاق افتاد. از آن موقع به بعد خدمات بشاری در میان قبایل بدوی نقطه عطف مهمی پیدا کرده است.

بگذارید به زبانی ساده‌تر بگویم. شیطان نمی‌تواند کوچکترین صدمه‌ای به شما برساند، مگر اینکه وظیفه شما نسبت به مسیح، به انجام خود رسیده باشد. تا زمانی که آن لحظه فرا نرسیده است، شما حقیقتاً غیرفانی هستید. ممکن است بغرد. ممکن است تهدید کند. ولی قدرتی ندارد.

زمانی که وظیفه زمینی شما کامل گردید (ممکن است این امر حتی در زمان جوانی شما صورت گیرد)، امکان این هست که شما را بکشد. ولی شما با مرگ خود بیشتر از زندگی‌تان ثمر به بار می‌آورید. شیطان قدرت ندارد که بتواند پیشرفت انجیل مسیح را از طریق زندگی شما مانع گردد.

دیشب خوابی عجیب دیدم. حتما در مورد این فصل از کتاب فکر می‌کرده‌ام. در خواب دیدم که در «پندلتون» هستم، جایی که در بیجگی مدتی در آنجا زندگی کردیم. پندلتون دیگر از بین رفته است. هوا (در خواب) از تنفر پر بود چرا که نفرت و وحشی‌گری بر پندلتون حکومت می‌کرد. زشتی، خیابانها را تیره کرده بود. مردم ترسان بودند. و من به نحوی می‌دانستم که باید زندگی خود را جهت خدمت به آنها وقف کنم.

در اوج خوابی که می‌دیدم، کشته شدن مردی را دیدم. او را به میله‌های پنجره سلول خود در زندان کشیدند. در حالی که نیرویی نامرئی او را گرفته بود، قسمت جلوی صورت و بدن او از هم دریده شد.

با دیدن آن صحنه وحشتناک شوکه شده بودم و حالم بهم می‌خورد. قیافه او در ذهنم مانده بود، قیافه‌ای کاملاً بیچاره و بی‌کمک. جلو رفتم که افراد ترسیده اطراف او را دلداری دهم. ولی خونی که از میله‌های زندان آن مرد هنوز می‌چکید، به من اخطار می‌کرد که از پندلتون بروم.

با این وجود همان لحظه هم می‌دانستم که دشمنان من شکست خورده‌اند. نیروهای شریر نمی‌توانستند مرا وادار به ترک پندلتون کنند و هدف آنها از این تهدید هم همین بود که من از پندلتون بروم. آنها خواهان مرگ من نبودند، بلکه خواهان اینکه من برگردم و بروم. و زمانی که تهدید به مرگ دیگر در من کارگر نشد، چیزی دیگر باقی نمانده بود که انجام دهند. شکست خورده بودند. از دانستن پیروزی خود قوت گرفتم. مکاشفه ۱۲: ۱۱ را بخاطر بسپارید. بگذارید آنچه را که گفتم برایتان خلاصه کنم:

به نظر من در این آیه «برادران» به سه طریق بر شیطان پیروز شدند. به خون بره بر او که اتهام زننده است، پیروز شدند. به کلام شهادت خود بر او که مار فریبنده است، پیروز شدند. و بر اراده‌های بلعنده نیز پیروز شدند، چرا که در قید و بند حفظ جان خود نبودند. چنین اشخاصی شکست‌ناپذیرند. هیچ چیز نمی‌تواند آنها را مانع شود و هیچ چیز هم نخواهد توانست.

شکل بفشی به پاسخ

افسیان ۶: ۱۰-۲۰ را دوباره بخوانید.

۱- این متن با کلمه «باری» شروع می‌شود. این امر بر تفسیر این قسمت چه اثری می‌گذارد؟ افسسیان را از ۴: ۲۵-۶: ۹ بخوانید تا بتوانید تصویری کلی از متن را داشته باشید.

۲- چرا پولس به خود زحمت می‌دهد و اشعار بر آن دارد که جنگ ما با خون و جسم نیست (آیه ۱۲)؟ این سخن در رابطه ما با چه تأثیری دارد؟

الف) افراد غیر مسیحی

ب) خواهران و برادران مسیحی

ج) اعضای خانواده خود

۳- دعا در این جنگ چه اهمیتی دارد؟ جهت کاربرد بیشتر آیه ۱۸ در زندگی‌تان تصمیم دارید این هفته چه بکنید؟

بحث موضوع

۱- شیطان کیست؟

۲- شیطان در جسم ما و در دنیا چگونه کار می‌کند؟

۳- من و شما چگونه می‌توانیم در جنگ روحانی خود کاراً باشیم؟

۴- چگونه می‌توانیم بین این دو نگرش که شیطان و نیروهای شیطانی را در هر چیزی ببینیم و یا وجود و فعالیت او را ابداً جدی نگیریم، تعادل ایجاد کنیم؟

۵- پولس از مکرهای ابلیس سخن می‌راند. به برخی از آنها اشاره کنید.

۶- جان وایت در مقاله خود می‌گوید: «واضح است که دشمن به دنبال نابود کردن رابطه شما با خداست. از طرف دیگر، روح‌القدس تلاش می‌کند که رابطه شما را با خدا از سر نو برقرار نماید.» برخی از کاربردهای این حقیقت کدامند؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی این موضوع، بر تفکر شما در این مورد چه اثری گذاشته است؟ افکار خود را در زیر خلاصه کنید.

۲- تصمیم دارید این مطلب را چگونه به عمل کشید (کی، چه کسی، کجا، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. در این رابطه اهدافی را مشخص و آن را با افراد در گروه و یا با شخص سرگروه در میان بگذارید.

به کمک خدا، من:

